



پیشنهاد جایگزینی یک واژه: روشن‌رای یا روشن‌فکر؟

مهدی فتوحی

∴



fold-era.com



پیشنهاد جایگزینی یک واژه: روشن‌رای یا روشنفکر؟

امروز در خوانش غزلی از حافظ در بیتی از او به واژه‌ای برخوردم که درونمایه‌ی مصراع را برایم گشود و معادلی اصیل و پارسی برای واژه‌ی انتلکئونل یا اینتلکچونل یافتم. حافظ می‌گوید:

دل که آینه‌ی شاهی است غباری دارد
از خدا می‌طلبم صحبت روشن‌رایی

کلیدواژه‌ی درک این بیت واژه‌ی صحبت است. صحبت در ادب پارسی به معنای همنشینی است و مصاحبت، و نه به معنای امروزی آن، گفتگو. حال با درک این مضمون آرزوی حافظ برای ما آشکار می‌شود. آری حافظ در بیش از هشتصد سال پیش آرزوی همنشینی و مصاحبت با یک روشن‌نگر و روشن‌اندیش را داشته. آرزویی که هنوز که هنوز است بسیاری لزوم داشتن آن را درک نمی‌کنند و دوست دارند بی که سنگی آرامش مرداب‌شان را بر هم بزند، در جهل مرکب خود به قول مولانا تا ابدالدهر بمانند و وقتی درمی‌یابیم حافظ در آن دوران به لزوم حرکت جامعه به سمت و سوی روشنگری رسیده بوده است و خود به تاسی از سعدی و بیهقی در ترکیب روشن‌رای معادلی را برای ما به جا گذاشته که در مفهوم امروزی‌اش هم معنای انتلکئونل فرنگی است اعجاز بیت به منتهای درجه‌ی خود می‌رسد. ما در فارسی به جای واژه‌ی انتلکئونل معادل روشنفکر را گذاشته‌ایم که برگردانی التفاتی از ترکیب عربی/ترکی منورالفکر در متون دوران مشروطیت است که احتمالاً خود ترجمه‌ای بوده از همین ترکیب روشن‌رای. حال آن که حافظ ترکیب روشن‌رای را به پیروی از پیشینیان خویش به ما پیشنهاد کرده بوده است. البته پیش از او این ترکیب در فارسی موجود بوده و در طول هزار سال مدام کاربرد داشته و این مشکلی از خروار است:

فرخی سیستانی:

به صلح چیست؟ به صلح آفتاب روشن‌رای
به خشم چیست؟ به خشم آتش زبانه‌زنان

بیهقی هم در تاریخ خویش آورده:

چندبار مرا [ابوالفضل بیهقی را] گفت سبحان الله العظیم! چه روشن‌رای مردی بود بونصر مشکان گفتی این روز را می‌دید که ما در آنیم. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص ۵۹۱)

یا قطران تبریزی آورده:

تیره باشد پیش روشن‌رای او روز سپید
پست باشد پیش عالی قدر او چرخ بلند

با ابوالفرج رونی آورده:

صدر دنیا رشید روشن‌رای
آن که با عدل او نیارد گفت

یا امیر معزی آورده:

زان که چون خورشید روشن‌رای ملک‌آرای او
روشنایی گسترده بر شرق و غرب و بحر و بر

یا سوزنی سمرقندی نوشته:

حکمت‌آرایان روشن‌رای را عقل صحیح
جز بدین درگاه ننماید صراط المستقیم.

یا در جایی دیگر آورده:

بی ضیاء‌الدین روشن‌رای و بی اولاد او
می نماید جمله‌ی روشن جهان تاری مرا

یا نصرالله منشی در کلیله و دمنه آورده:

دمنه گفت: چون مرد دانا و توانا باشد مباشرت کار بزرگ و حمل بار گران او را رنجور نگرداند و صاحب همت روشن‌رای را کسب کم نیاید و عاقل را تهایی و
غریت زیان ندارد. چون مرد بر هنر خویش ایمنی دارد.

یا در جایی دیگر آورده:

خردمند روشن‌رای در هر دو باب بر قضیت فرمان حضرت نبوت بود.

یا آورده:

این است مثل خردمند روشن‌رای که فرصت مصالحت دشمن به وقت حاجت فایده نگرداند.

نظامی عروضی هم در چهارمقاله آورده:

که تاش، عظیم خردمند بود و روشن‌رای و در مضایق چست درآمدی و چابک بیرون رفتی و پیروز جنگ بودی و از این کارها هیچ بی مراد بازنگشته بود.

یا ادیب صابر آورده:

ایا به فرخ سعی تو کار دین به نظام
و یا به روشن‌رای تو ملک جاه منیر

یا نظامی در هفت پیکر آورده:

سر برآورد کرد روشن‌رای
کرد خالی ز پیشکاران جای



یا ظهیری سمرقندی در سندبادنامه آورده:

دستور روشن‌رای مشکل‌گشای گفت...

یا:

و عاقل روشن‌رای به ترهات ایشان التفات ننماید

یا:

در نواحی کابل هدهدی بود داهی و کافی و روشن‌رای و مشکل‌گشای...

یا سعدی در گلستان آورده:

ندهد هوشمند روشن‌رای

به فرومایه کارهای خطیر.

یا

گه بود کز حکیم روشن‌رای

برنیاید درست‌تدبیری.

یا حکیم نزاری قهستانی در مثنوی روز و شب آورده:

کدخدای جهان به حکم خدای

منم و من به عقل روشن‌رای

خواجوی کرمانی هم در قصاید خویش آورده:

قمر کو پیر روشن‌رای خلوتگاه گردون است

بود در خانقاهت سالکی شب‌خیز و نورانی

یا ناصر بخارایی در قصاید خویش آورده:

دوش چون آفتاب روشن‌رای

سوی مغرب کشید رایت رای

شاه نعمت‌الله هم در غزلی از اشعارش آورده:

آن چنان آفتاب روشن‌رای

در رخ شمس دین توان دیدن



جامی هم در هفت اورنگ آورده:
کیست حارس طبیب روشن‌رای
سوده در راه کسب حکمت پای

یا جویای تبریزی در قطعات خویش در چیستانی برای شمع آورده:
چیست آن جانور روشن‌رای
که بود پاش یکی با گردن

یغمای جندقی هم آورده:

آن که دانش‌آموزی روشن‌رای و پرستاری بینش‌افزای چون سرکار آخوندش نیز چراغ بینایی فرا راه دارد و

قآنی هم آورده:

چه کاوس و چه کیخسرو چه گشتاسب چه لهراسب
چه روشن‌رای بهمن چه همایون دخترش خانی

جیحون یزدی هم آورده:

دوش خواندم آفتاب عقل روشن‌رای گفت:
کی چو آن مه سست مهر و سخت کین است آفتاب؟

صفی علিশاه هم در تفسیر قرآن کریم آورده:

بین مثالش در وجود و بود خویش
عقل روشن‌رای و نفس دیوکیش

ادیب الممالک فراهانی هم آورده:

گردان کاردیده ی روشن‌رای
مردان راد با خرد با حس

ملک الشعرا ی بهار هم آورده:

امیر کشورگیر است و گرد لشکرکش
وزیر روشن‌رای است و شاعری شیدا است

یا در جایی دیگر در کارنامه ی زندانش آورده:

گفت با او وزیر روشن‌رای
باد پاینده عمر بارخدای

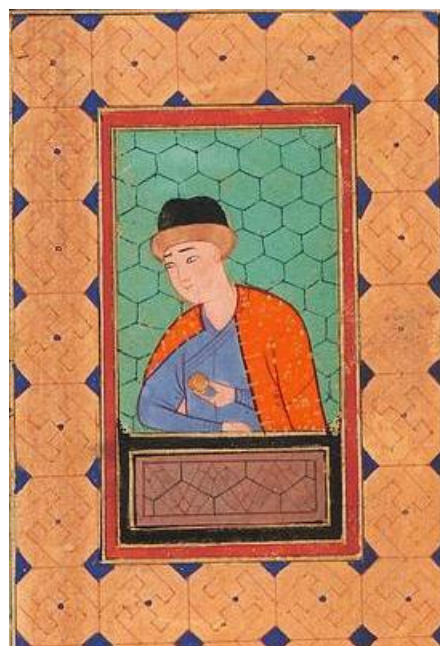
پروین هم در قطعه‌ای آورده:

به روز حادثه کارآگاهان روشن‌رای
نیفکنند ز هر جمله‌ی سپهر سپر

چنان که از همین نمونه‌ها پیداست ترکیب وصفی مقلوب «روشن‌رای» معمولاً با صفات خردمند، عاقل و اندیشمند و کاردان هم معنی انگاشته شده و در توصیف آفتاب و وزرای کاردان و شاهان خردمند به کار رفته.

اما اینتلکت یا انتلکت هم در معنای لغوی خود به معنای خرد و عقل و اندیشه و رای است. البته باید بدانیم که اینتلکت در دکترین کاتولیک به معنای یکی از هفت عطیه‌ی روح‌القدس به آدمی‌ست و به معنای درک و خواست هم آمده است و از ریشه‌ی لاتین اینتلکتوس و مشتق از مصدر «اینتلِیجِه‌ره» به معنای فهمیدن است. نکته‌ی مهم در این خصوص کنش و واکنش ذهن اندیشمند است در درک یک مسأله‌ی خاص و انتلکتونل به معنای کسی‌ست که با کوله‌باری سنگین از فرهنگ بر دوش و ذهنی فرهیخته و پیشرو، آفریننده‌ی اندیشه است و هدایتگر آن پندار به سوی ارزشی انسانی و نوین. فکر واژه‌ای عربی است که قاعدتاً روا نیست با واژه‌ای فارسی ترکیب شود اما رای به خلاف فکر، واژه‌ای پارسی است به معنای اندیشه‌ای که به ذهن و اراده‌ای که به دل الهام می‌شود. دهخدا در لغتنامه، رای را به معنای فکر، اندیشه، تدبیر و نقشه و طرح و مقتضای عقل و آنچه پیش دل آید آورده و با مثال‌های متعددی آن را مستند کرده. مثلاً به نقل از فردوسی در شاهنامه آورده:

بگشت از برش چرخ سالی چهل
پیر از هوش مغز و پیر از رای دل...
یا
بجنبید مرسلم را دل ز جای
دگرگونه تر شد به آیین و رای...
یا
ز بیگانه پردخته کردند جای
سگالش گرفتند هر گونه رای
یا
نشستند و جستند هرگونه رای
سخن را نه سر بود پیدا نه پای
یا به نقل از سعدی آورده:



طریقی بیندیش و رایى بزى
که رای تو روشن‌تر از رای من.

یا از زبان نظامی گفته:

تا مگر از روشنى رای تو
سر نهم آنجا که بود پای تو.

یا در جایی دیگر به نقل از همو نوشته:

سر برآورد گرد روشن‌رای
کرد خالی ز پیشکاران جای.

اما این روشن‌رای کیست که اینقدر در ادب پارسی بدو اهمیت داده شده و ستوده شده است؟ روشن‌رای به نقل از متون کهن پارسی آن کوست که فکری و ضمیری روشن دارد؛ که دارای اندیشه‌ای روشن و تابناک است. روشن‌اندیش است و کارا و فعال و در مقابل تیره‌رای و بر ضد تاریک‌اندیش: و ترکیب روشن‌رای کنایه از کسی است که فکر صحیح و تدبیر صائب داشته باشد. روشن‌بین باشد و صائب‌رای. (آندراج). صاف‌دل و دارای ضمیر نورانی و از تعصب و خشک‌اندیشی به دور و برحذر.

حال می‌توان پرسید که آیا پیشنهاد حافظ و سعدی و بیهقی معادل خوبی برای اینتلکتوئل است یا نه؟ با توجه به معنای رای و قیاس معنایی آن با معادل لاتینی‌اش، به گمان من معادل خوبی است و از ترکیب روشنفکر به مراتب بهتر و اصیل‌تر است. زیرا هم معنای اندیشه را به ذهن متبادر می‌کند و هم معنای اراده و خواست را که هر دو در معنای اینتلکت لاتین مستترند و هر یک بار فلسفی جداگانه‌ای بر دوش دارند. این نکته وقتی اهمیت چندباره می‌یابد که ما مفهوم اراده را در معنای شوپنهاوری آن مد نظر داشته باشیم.

اما در ذات واژه‌ی روشنفکر نوعی التقاط فرهنگی نهفته است. ترکیبی از دو فرهنگ که زیرساخت اندیشگی‌شان همسان نیست. رای در ذات خود معنای اراده را نیز نهفته دارد و فعال و کنش‌مندانه است حال آن که فکر ناکنش‌مندانه و منفعل است و با غور در عالم معنا هم‌سنخ و هم‌زاد است. وانگهی این ترکیب روشنفکر برساخته‌ی فارسی عصر مشروطه و پسامشروطه از واژه‌ی وارداتی منورالفکر رایج در گفتمان مطبوعات عثمانی‌ست و به همین سبب همان به که با بازخوانی دقیقی مورد نقد و بررسی مجدد قرار گیرد. هم از منظر واژگانی و هم از منظر معنایی.

شهریور ۱۴۰۴

• •



fold-era.com